

به قلم دکتر سید حسین نصر
رئیس دانشگاه صنعتی آریامهر

«زمینه فکری بر خورد فرهنگ و تمدن ایران و غرب»

- ۳ -

البته در چند سال اخیر مفهوم تمدن به این معنی تا حدی تضعیف شده است ولی تا چندی پیش بین متجددین اگر کسی فرضاً سرمیز با چنگال غذا نمی خورد، می گفتند تمدن نیست چون تقلید از نحوه غذا خوردن اروپائیان را بلد نبود. تمدن به معنی اخیر یعنی درست کردن يك «الگو» یا يك نوع نمونه تصنعی مأخوذ از غرب برای فعالیت حیات بشر، نمونه ای که وسیله از برای تشخیص و امتیاز قرار داده می شود. استعمال این واژه در غرب از قرن هیجدهم و در واقع در عصر روشنگری شروع می شود و به همین دلیل استعمال این کلمه در زبان فارسی بیشتر موجب تأسف است. این امر انسان را به فکر یکی از مفاهیم اصلی عصری می اندازد که نام روشنگری دارد در حالیکه روشنائی در زبان ما با حکمت اشراق ارتباط دارد و از این دیدگاه دوره روشنگری اروپائی تاریک-ترین دوره تفکر اروپائی است. *نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

به هر حال این طرز فکر در قرن هیجدهم شروع می شود و نقطه تجسمش خود لوئی چهاردهم و بعد لوئی شانزدهم است. سپس کم کم در قرون نوزدهم این فکر بصورت يك رسالت انسان برتر و نژاد سفید درمی آید و با يك شبه نظریه علمی یعنی نظریه بطور داروین توأم می شود که اصولاً بهترین سلاحی است که تمدن غرب با چیره دستی و حيله گری در علوم زیست شناسی برای انجام مقاصد خود در قلمرو سیاسی و اجتماعی از آن استفاده کرد.

امروز اگر بحث هائی را که در سال ۸۰ - ۱۸۷۰ در انگلستان بین افرادی مثل توماس هاکسلی که از پیروان سرسخت تفکر داروین بود و بعضی از متفکران دینی

و اخلاقی آن زمان شده است بررسی شود ، دیده می‌شود که نقطه اتکاء دفاعی برای کسانی که از استیلای تمدن غرب مخصوصاً استیلای انگلستان بر آسیا دفاع می‌کردند اصولاً يك نوع نظریه تطوّر داروینی و یاشبه آن بود .

این نوع بت‌ها كمك مؤثری کرد تا این بحران که امروز تمدن غرب در مقابل آن قرار گرفته است زودتر از این در قرن نوزدهم رخ ندهد . حتی اگر مسأله استیلای اقتصادی و سیاسی غرب بر آسیا همانوقت پایان یافته بود ، با بودن این نوع دیدهای فلسفی این تناقض ظهور نمی‌کرد ، ولی هنگامی که این نوع بت‌های فکری به علل مختلف که در داخل خود تمدن اروپائی وجود دارد از بین رفت ، اصولاً يك نوع آگاهی از تناقض در این فکر که تکامل يك ملت باید ملت دیگر و تمدن دیگری را از بین می‌برد ، آشکار شد و حتی خود نظریه تطوّر نیز مورد تردید قرار گرفت . مثل اینکه طبیعت آخرین شوخی خود را با نظریه تطوّر اخیراً کرد وقتی که مجموعه‌ای از يك انسان پیدا کردند مربوط به دو میلیون و نیم سال پیش که عین مجموعه ما است و ثابت کردند که همه حرفهائیکه در باره تطوّر انسان از لحاظ ساختمان جسمانی زده شده است ، اقلاً برای دو میلیون و نیم سال پیش بی معنی بوده است . به هر حال این آشکار شدن تناقض در نحوه عمل بشر غربی توأم با آن عوامل دیگر فکری مانند شك در اصل تطوّر انسان به معنی گذشته آن همگی دست به هم داد و تمدن غرب را به يك بن بست کشاند . درست در همین نقطه در تاریخ است که ما ایرانیان با غرب مواجه هستیم .

بر این عواملی که ذکر شد چند دیگر را نیز باید افزود که در سالیان اخیر به صورت يك مسأله اساسی در آمده و امری حیاتی شده است . این مسأله برای همه آنانکه از جریانات جهان معاصر آگاهند روشن است و عبارت است از متوجه شدن ناگهانی بشر غربی به محدود بودن امکانات بکار بردن دانش بشری برای تسلط بر طبیعت . دیگر این افسانه که ما می‌توانیم به طور بی‌نهایت از منابع و نیروهای زمین استفاده کنیم ، پایان پذیرفته است . این یکی از ویژگی‌های بشر غربی در دوران اخیر

است که اصولاً کوشید بی نهایت را که بشر سنتی در آسمان و در عالم معنی می‌دید به کره زمین منحصر و محدود کند، یعنی زمین را بهشت تصور کند و احتیاج بشر را به بی نهایت تبدیل کند به فعل و انفعال دائمی و بی پایان در روی کره زمین تغییر و تحول بی حد و حصر مادی. ولی امکان ادامه طویل‌المدت چنین کاری دیگر در چشم عقلا متفکران غرب تمام شده است. کمتر کسی در ایران متوجه اهمیت این تحول است. غربی‌ها دو سه سال است بحث درباره انسان بعد از دوران صنعتی را مورد بررسی قرار داده‌اند. ولی اصولاً برای ماکه خوشبختانه هنوز با تمام مشکلات تمدن غرب مواجه نشده‌ایم درک این موضوع خیلی مشکل است گرچه ضروری و حتی حیاتی است. امروزه دیگر اتخاذ یک نظرگاه جهانی و جهان‌شناختی مبتنی بر امکانات بی نهایت کره زمین یک نوع خرافات بلکه وحشتناک‌ترین نوع ممکن آنست. با وضع کنونی خطر این کمتر است که آدم معتقد باشد که جادوگران شبها روی چارو در آسمان پرواز می‌کنند تا اینکه تصور کنند می‌توانند مثل دهه‌های گذشته در داخل یک نظام محدود فیزیکی اعمال غیر محدود بکنند و از آن انتظار بی نهایت داشته باشد.

خلاصه تشنگی انسان برای بی نهایت دیگر با کره زمین ارض‌اشدنی نیست. هر چند بشر جدید فتوحات جغرافیائی انجام دهد و عمارات صد طبقه و دوست طبقه بسازد و روی زمین وزیر زمین را کاوش کند و به کرات پرواز کند هر گره به بی نهایت به معنی واقعی آن نمی‌رسد این پندار را که امکانات بشر در کره زمین به بی نهایت است باید بدور انداخت. دوران این فکر توسعه بی انتهای مادی که بشر قرن نوزدهم را تسخیر کرده بود دیگر تمام شده است. منتهی عده‌ای بصیرت بیشتری دارند و زود تر این امر را احساس می‌کنند و عده‌ای دیگر دیرتر می‌بینند. کافی است که گزارشهای علمی که در این زمینه اخیراً منتشر شده است خوانده شود. بدون توجه به نظرگاه خاص فلسفی و اعتقادات دینی و اخلاقی آنان که به تفحص علمی در این امر پرداخته‌اند، نتیجه همه این تحقیقات اینست که سیاره زمین امکانات مادی محدودی دارد و به نحوی که دو قرن اخیر از منابع آن بدون توجه به این محدودیت استفاده شده است به زودی بشر با بحرانی عظیم مواجه

خواهد شد .

با توجه به این نکات می توان نتیجه گرفت که در برخوردی که ما با تمدن غرب داشته ایم با غربی مواجه بوده ایم که دیگر نمی تواند مسیری را که تا کنون طی کرده است دنبال کند و این واقعیتی است که هر چه زودتر درک شود بهتر است . ما ناچار خواهیم بود در آینده به دنبال راه حل های خودمان برویم، یعنی راه حل هایی مرتبط به فرهنگ و سنن ایرانی . دیگر نمی توان به دنبال غرب قدم گذاشت . کره زمین این اجازه را نمی دهد که برای دوست سیصد سال دیگر يك تمدنی اشتباهات صنعتی و اقتصادی غرب را دوباره تکرار کند چون يك وحدت فیزیکی بر روی کره زمین حکم فرماست . پس درسی که ما از برخورد با تمدن غرب باید بگیریم این است که برای ما امکان تقلید صرف از غرب وجود ندارد . لکن این عدم امکان با بحرانی اسف انگیز توأم شده است و در شرقیان به طور کلی و ایرانیان به خصوص يك نوع ابتهاج و غلیان که هم جنبه مثبت دارد و هم منفی از لحاظ فکری و احساساتی درست به علت این مسیری که تمدن غرب پیموده است و وضعی که تاکنون یافته است بوجود آمده است .

در یکی دو قرن گذشته غرب يك نوع حکومت مطلق از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی بر شرق داشت . معمولاً وقتی تمدنی بر تمدنی دیگر غلبه پیدا کند یکی از این دو امر اتفاق می افتد :

- ۱- یا تمدن غالب از نظر فرهنگی یا معنوی قوی تر از تمدن مغلوب است که در این صورت هم غلبه نظامی و سیاسی اتفاق می افتد و هم غلبه فرهنگی و یا دینی و معنوی .
- ۲- یا اینکه تمدن غالب از لحاظ معنوی ضعیف تر است که آنوقت توأم با آن غلبه سیاسی و نظامی يك نوع مغلوبیت معنوی و یا فرهنگی دیده می شود .

ما این دو نوع غلبه و استیلای فرهنگی را در تاریخ بشر دیده ایم . هنگامی که اعراب اسلام آوردند و آفریقای شمالی یا ایران را فتح کردند از لحاظ نظامی مدنی قوی تر بودند و از لحاظ معنوی پیام جدیدی آوردند و آن پیام جدید معنوی در این سرزمین ها حکمفرما شد و بعد از آنکه قدرت سیاسی و نظامی آنان افول کرد و ایرانیان

مستقل شدند. آن اصل معنوی حیات نوینی در کالبد این تمدن دمید. و با این که ایرانیان از لحاظ نظامی در برابر اعراب مطلقاً شکست خوردند فقط سیصد سال طول کشید تا ایران بزرگترین دانشمندان اسلامی را بدینا عرضه کند. بین جابر بن حیان و خوارزمی و رازی و فتوحات اسلامی کمتر از سیصد سال فاصله است.

نوع دوم از استیلای فرهنگی مانند تهاجم مغولهاست که وقتی به ایران حمله کردند از لحاظ سیاسی و اقتصادی ایران را خرد کردند ولی با وجود این غلبه مطلق سیاسی و نظامی، بزودی تحت تأثیر فرهنگ و تمدن و معنویت غنی ایران قرار گرفتند، بدلیل اینکه فرهنگ ایران از لحاظ معنوی و دینی يك نوع قدرتی در خود احساس می کرد که توانست قدرت مخاصم را مغلوب کرده و درخودش جذب کند.

ولی متأسفانه در مورد استیلای تمدن اروپائی بر مشرق زمین هیچ يك از این دوشوق اتفاق نیفتاده است. ممالک شرقی مغلوب تمدن غرب شدند، فقط پس از این که مدتها در مقابل آن مقاومت کردند. این مقاومت فرهنگی در مقابل غرب را نباید فراموش کرد. یکی از اشتباهات بزرگی که از يك نوع شرق شناسی کاذب غربی گرفته شده است اینست که خیلی ها خیال می کنند، انحطاط در مشرق زمین از ابوریحان - بیرونی یا فوئش از قرن هفتم شروع شد، در صورتیکه این تصور کاملاً غلط است. پس از این تاریخ يك نوع فرهنگ بسیار زنده در بعضی از قسمتهای مشرق زمین مثل ژاپن و برخی از نواحی هند و ایران باقی ماند و به حیات خود ادامه داد. اگر چنین نمی بود اصولاً بحث برخورد فرهنگ ها در قرن گذشته و حال مطرح نمی شد. این فرهنگ ها باقی ماند ولی البته تا حدی تضعیف شد. **نا تمام**

دریافت مطالب و نکات دقیق، این بحث نیازمند تفکر است و ازین روی این مقاله به تدریج چاپ می شود تا خوانندگان را مجال تأملی بیش باشد. **مجله یغما**